

# خانقی، شاعر ریاس و امید

«کی شعر تر انگیزد...» مجموعه غزل‌های پرویز خانقی را انتشارات نوید شیراز در بهار امسال منتشر می‌کند. انتشارات مروارید نیز مجموعه شعرهای نو خانقی را با عنوان «در سایه» در دست انتشار دارد. بدین بهانه، منوچهر آتشی نگاهی به شعر خانقی انداخته است که نظر به شمول این نگاه بر همعصران شاعر، خواندنی و قابل تأمل است.

پرویز خانقی شاعر نام‌آور معاصر، حدوداً از سالهای ۱۳۳۵ به بعد آغاز به ارائه آثار خویش در زمینه شعر جدید نیمایی کرد.

در سالهای دهه ۳۰، با آن که نیما هنوز در قید حیات بود و مکتب او رونق روزافزون خویش را آغازیده بود و هر شاعر نوپردازی در ایران خود را وامدار راه و روش او می‌دانست، به سبب دشواری‌هایی در زبان و بیان اندیشه که حاصل جان‌فکندن فرهنگ جدید اجتماعی و ادبی بود، بیشتر شاعران نوپا سرمشقه‌های خود را از نمونه‌های میانه، یعنی شاعرانی که خود پیرو نیما بودند ولی شکل ساده‌تر و نزدیک‌تری به زبان گذشته را پیش گرفته بودند برمی‌گزیدند.

برجسته‌ترین شاعری که در آن سالها در اوج شهرت بود، فریدون توللی است. توللی را

می‌توان در زمره نخستین و بهترین گروندگان به نیما به شمار آورد. عشق او به شیوه نیمایی تا آن جا بود که نام دختر خود را نیما گذاشت. با این همه توللی به سبب علایق شدید به ادبیات کلاسیک و دور بودن از ژرفای اندیشه‌ها و آفاق گسترده تخیلات نیما، تا حدود محافظه کارانه با اسلوب جدید هماهنگ شد. از این رو، از میان قالبهای شکسته و چهارپاره‌های متوالی، بیشتر به شقّ دوّم گرایش یافت. در حقیقت چهارپاره‌سرای متوالی، شگرد اصلی او شد و قوی‌ترین آثار شعری را در این قالب در ایران به وجود آورد. کتاب «رها»، که شامل بهترین و ماندنی‌ترین شعرهای توللی در این شیوه و شگرد است و ضمناً آسان‌ترین مدخل را برای ورود به حال و هوای جدید شعری برای مشتاقان راه نو می‌گشود، تا مدتها سرمشق جوانان شعر دوست بود. شاعران نامدار فراوانی که امروز از مشاهیر شعر نو هستند، از طریق اقتفا به توللی، به حوزه هنر نیمایی وارد شدند. پرویز خانفی، مثل نادر نادرپور و دیگران، از جمله این شاعران شهیر است.

نخستین ویژگی شعر خانفی، در آغاز راه تا میانه، حفظ همان اسلوب قریب به ادب غنی گذشته و شگرد توللی است؛ هر چند از نظر اندیشه و کشف افقهای جدید تخیل از پیشکسوت خود جلو می‌زند و به عرصه‌های متنوع نیمایی نزدیک‌تر می‌گردد:

در بیش پای خسته من پلک جاده را  
 سر بنجه نگاه چراغی نمی‌گشود  
 شب، جنگل مخوف پلنگ حریم وهم  
 دل، طعمه نوازش نیش هراس بود  
 می‌سوخت در سکوت افقهای دوردست  
 بال پرندگان لطیف ستاره‌ها... الخ

از شعر «چراغ گمان»

یک ویژگی دیگر شعر توللی در کتاب «رها» فاصله «نوع اندیشه‌گری و خیال‌ورزی» او با نیما است. نیما شاعری یکدست و تا پایان متعهد به اصول خاصی از عقاید اجتماعی و زیباشناختی مدرن بود. در هیچ یک از آثار او، نشانه ناامیدی فلسفی و بی‌باوری به تکامل اجتماعی مشاهده نمی‌توانید کرد؛ حتی در شعرهای بعد از سال ۱۳۳۲ یعنی کودتای ۲۸ مرداد. اما شاعران دیگر مثل توللی و نادرپور و غیره، حتی شاعر گرانقدر نیرومندی مثل مهدی اخوان ثالث، یکپارچه تسلیم یأس فلسفی و طرد ارزشهای مثبت شدند:

توللی:

بروای مرد! برو چون سگ آواره بمیر  
 که حیات تو به جز لعن خداوند نبود

سایه شوم تو جز سایه ناکامی و رنج  
به سر همسر و گهواره فرزند نبود.

از شعر «ملعون» سروده آذرماه ۱۳۳۲

چون بوم پرشکسته درین عید بی امید  
شادم که آفریده نگیرد سراغ من  
شادم که مرگ تیره درین شام سرمه فام  
بیرون کشد دو چشم و دمدم بر چراغ من

از شعر «عید» سروده نوروز ۱۳۳۳

می کاوادم این زخم روانسوزِ روانگاه  
می کاهدم این خشم سبکجوشِ سبکسوز  
می سوزدم این یادِ هنرزایِ هنرسای  
می سایدم این رنج شب افزایِ تب افروز

از شعر «کاخ گمان» سروده پاییز ۱۳۳۵

اخوان ثالث:

قاصدک! هان! چه خبر آوردی  
از کجا، وز که خبر آوردی؟  
خوش خبر باشی، اما، اما  
گردِ بام و درِ من  
بی ثمر می گردی  
انتظار خبری نیست مرا

نه ز یاری نه ز دیار و دیاری، باری  
برو آن جا که بود چشمی و گوشی با کس  
برو آن جا که تو را منتظرند.

از شعر «قاصدک» سروده شهریور ۱۳۳۸

پرویز خانفی نیز در آغاز کار شاعری خود، حتی در سیاه‌مشق‌های اولیه، به این فضای تاریک‌اندیشگی و اندوهگنانه گرایش شدید نشان داد. شاید این روحیه منفی‌گرا، نتیجه شکست تلخ نهضت مردم و سرکوب قیام ملی توسط عمال آمریکا و شاه بود که تا سالهای سال، تا پایان دهه ۴۰ هم، دست از سر جوانان شاعر و شعر روزگار برنداشت. گویی هر شاعری پای در عرصه شاعری می گذاشت، نخستین وظیفه‌اش بیان موضوع مشخص روز، یعنی نفی زندگی و

روشنایی‌های آن، و نفی همه ارزشهای مثبت بود. یأس فلسفی - تقریباً - موضوع اصلی بیشترین اشعار دهه ۳۰ و ۴۰ بود و هر شاعری، به شیوه و شگردی، به این تم دامنگیر می‌پرداخت.

پرویز خانقی نیز از این قاعده برکنار نبود. او هر چند در جریان مبارزات نهضت ملی، نوجوانی بیش نبود و خود زخم نبرد را بر شانه نداشت، ولی چون در هوای مغموم و مسموم آن روزگار استخوان سفت کرده و جان عریان نموده بود، در جوانی هم خود را یکی از شکست خوردگان نبرد مردم می‌دانست و این وضعیت پر بیراه هم نبود. مردم ایران، از خانواده تا مجامع سیاسی و هنری، که دریافته بودند فرصت شگفتی را از دست داده‌اند و از جهش - از روی سکوی نهضت - به آسمان آزادی واقعی محروم شده‌اند، همه چنین حال و هوایی داشتند. از این رو شعر این روزگار خانقی، سرشار از سابه‌های یأس و اندوه شاعرانه است:

با این امیدِ خامِ گریز آیین

کی جای خوش نشستن و خرسند یست؟!

با این دریغ - جان مرا همراز -

گیرم که باز مانم، حاصل چیست؟!

از شعر «در دخمه گمان»

با لب - شکسته شاخه بی برگ پاک حرف

با چشم - خسته آهوی صحرای خشک باد

در من هراس سیلی بیداد مرگ نیست

اینک چراغ سوخته‌ام در گذار باد

از شعر «غریب»

از دهه ۴۰ تا امروز، شعر خانقی، با حفظ تیرنگ علایق گذشته و اندیشه‌های یأس آمیز، حرکتی آشکار به طرف باز شدن و گسترش یافتن در قلمروهای جدیداندیشگی و خیال‌ورزی شاعرانه و کشف آفاق تازه‌تر و رنگین‌تر جهان تصویرها و ایماژهای نو نشان داده است. در زمینه قالبهای شعری نیز او به تدریج از پیشکسوت خود دور شده به گروه شاعران پیشرو و مبتکر و خلاق پیوست و شعرهایی درخشان و ماندگار ارائه داد که تا به امروز او را در ردیف شاعران بزرگ معاصر، بر صحنه نگاه داشته است.